

حافظ شاعر خوش الحان فارسی

زهرة فاروقی*

حافظ چه بود؟ سؤالی است که حَقّاً جوابش تاکنون به کمال و تمام نتوان داد و شعرای متوسطّین و متأخرین مقام بلندش را اعتراف نموده‌اند. صائب می‌گوید:

رواست صائب اگر نیست از ره دعوی تتبع غزل خواجه گرچه بی‌ادبی‌ست^۱
عرفی شیرازی که در غزلش هرگز به کسی تن در نمی‌داد، درباره‌ی حافظ می‌گوید:
بران تتبع حافظ رواست چون عرفی که دل بکاود و ورد سخنوری داند^۲
شاعر بزرگ علامه اقبال می‌گوید:

من نغمه و سرور از حافظ گرفته‌ام

دکتر رضازاده شفق می‌نویسد:

”جلال‌الدین رومی در مثنوی‌های عرفانی بی‌مثال است؛ اما خواجه حافظ آقای
غزلهای عرفانی است“^۳.

*- استادیار موقتی فارسی دانشگاه جواهرلعل نهر، دهلی‌نو.

۱- شبلی نعمانی، علامه: شعراالعجم، ج ۲، ص ۱۸۶.

۲- همان، ص ۱۸۶.

۳- رضازاده شفق، دکتر: تاریخ ادبیات ایران، ص ۳۶۳.

تذکره‌نگاران می‌گویند که جدّ حافظ از اصفهان بود و در عهد اتابکان شیراز در آن شهر اقامت گزید. نامش شمس‌الدین محمد حافظ بود، در سنه ۷۲۶ هجری در شیراز پا به عرصه وجود گذاشت، نام پدرش را بهاء‌الدین نوشته‌اند و مادرش از کازرون بود. حافظ به عهد طفولیت علوم متداوله را در شیراز فراگرفت. دکتر رضازاده در تاریخ ادبیات ایران می‌نویسد که حافظ کسب فیض علمی از علمای نامدار عهد خویش کرد، اما شبلی نعمانی در شعرالعجم می‌گویند که در مکتبخانه خود تعلیم گرفت^۱.

حافظ را سه برادر بود که پس از رحلت نمودن پدرش در عسرت بسر می‌بردند برادرانش به طلب معاش رخت سفر بربستند و لیکن حافظ به دلیل کم‌سنی نزد مادر خویش در شیراز بماند. بعد از چندی نوبت به فاقه رسید، حافظ پیشه خمیرگیری اختیار نمود و حاصل خود را به چهار حصّه تقسیم داده و برحسب بیان راویان یک حصّه برای مادر، یک برای استادان، یک برای محتاجگان و یک حصّه برای خویش. در این زمان قرآن کریم را حفظ نمود و به تلاوت قرآن اشتغال داشت.

دوره حافظ پر از آشوبهای سیاسی است. عروج و زوال سیاسی چنان ارزان بود که حافظ در عهد خویش نسبت به جنگهای خونین به نگاه عبرت می‌نگریست و این عبرتها و تأثرها در شعر حافظ گاهی در لباس مدح و گاهی در پرده سرودهای غم‌انگیز غزل آشکار شده است. از ممدوحین حافظ، چنانکه از دیوانش معلوم شود، شاه ابواسحاق، میر مبارزالدین، شاه شجاع، شاه نصرت‌الدین یحیی، خواجه قوام‌الدین، حاجی قوام حسن، شاه منصور، شاه قطب‌الدین، عمادالدین و غیر ایشان‌اند. در عهد حافظ سرزمین فرمانروایان فیروز شاه تغلق در دکن، محمود شاه بهمنی و در بنگاله غیاث‌الدین شاه بودند. در ایران تاریخ سیاسی عروج و زوال ملوک و شاهان داستانی

۱- شبلی نعمانی، علامه: شعرالعجم، ج ۲، ص ۱۸۸.

طویل دارد. حافظ وابستگی به دربارهایشان داشت، مدح و قصیده هم می‌گفت، ولی دامن شعر را به داغ تملق و بی‌جا ستایی ملوث نکرد.

تذکره‌نویسان و محققان یک رأی‌اند که این آفتاب ثابت تا آخر حیات از مرکز خود حرکت ننمود. در تمامی زندگانی سه سفر قصد نمود. سفر اول بر طلب شاه نصرت‌الدین از شیراز تا هرمز، سفر دیگر به خواهش شاه دکن محمود شاه بهمنی از شیراز تا جزیره هرمز به قصد هند رفت، ولی از هول دریا دل از سفر برداشت و از بندر هرمز بازگشت و این غزل را برای شاه فرستاد:

دمی با غم بسربردن جهان یکسر نمی‌ارزد
به می بفروش دل‌ق ما کزین بهتر نمی‌ارزد
چه آسان می‌نمود اول غم دریا به بوی سود
غلط کردم که این طوفان به صد گوهر نمی‌ارزد^۱

مشهور است که در ابتدا حافظ سلیقه سخنوری نداشت و به هدف استهزا و ملامت شعرا می‌گشت، نوبت به آنجا رسید که او به لهوه‌گویی مشهور گشت. روزی حافظ رنجیده بر مزار بابا کوهی رفته، گریه و زاری کرد. می‌گویند که حافظ همه شب حضرت علی^(ع) را به خواب دید که لقمه‌ای به دهانش انداختند و گفتند که خوش برو در علومها بر تو گشاده کردند. صبحگاه چون بیدار شد این غزل گفت:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند و ندران ظلمت شب آب حیاتم دادند^۲
و بعد از این واقعه شهرت کلام حافظ از شیراز گذشته و عالم را احاطه کرد. حافظ چنانکه برای سرمستی و آزاده روی شهرت دارد، متصور می‌شود که مجرد اختیار کرده باشد، ولی این درست نیست. حافظ ازدواج نمود و اولاد هم داشت. نام پسرش نعمان بود. او به هند آمده و در برهانپور وفات یافت. در حیات حافظ زنش هم جام فنا نوش

۱- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد: دیوان حافظ شیرازی، ص ۱۱۹.

۲- همان، ص ۱۴۴.



فرمود. البتّه حافظ تا آخر حیات از شیراز سیر نگشته، دل صاف و صافی و فطرت سلیم و بی‌ریایی داشت. در وطن خود از گلگشت مصلّی و آب رکنآباد تا دم آخر حظ می‌نمود، می‌گوید:

بده ساقی می‌باقی که در جنت نخواهی یافت
کنار آب رکنآباد و گلگشت مصلّی را^۱

*

نمی‌دهند اجازت مرا به سیر و سفر نسیم خاک مصلّی و آب رکنآباد
در سنه ۷۹۱ هجری در شیراز از آن آفتاب نیم روز در پرده بقای ابدی مستور
گشت، و در مصلّی که جای پسندیده خاطرش بود، مدفون شد. تاریخ وفاتش از خاک
مصلّی برمی‌آید:

چراغ اهل معنی خواجه حافظ که شمعی بود از نور تجلی
چو در خاک مصلّی ساخت منزل بچو تاریخش از خاک مصلّی^۲
۷۹۱ هجری

خصوصیات کلام

دیدیم که فکر حافظ غیر از چربّه سعدی و خسرو و سلمان و روحی نیست. مهمّات
مضامین شعرش هم رشحات ابرقلم خیّام‌اند، ولی با این همه نغمه‌های لافانیش در
جهان شعرغلغله پیاورد که پیش آن، آواز دگران پست گردید. لاجرم این غلبه و اثر
بی‌سبب نیست و از این خصوصیات شعر خواجه یافت می‌شود که به کلام او درجه
امتیاز بخشیده و بی‌تردید توان گفت که:

آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری

اکنون خصوصیات کلامش را زیر عنوانهای علیحده قلمبند خواهیم کرد:

۱- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد: دیوان حافظ شیرازی، ص ۴.

۲- رضازاده شفق، دکتر: تاریخ ادبیات ایران، ص ۴۱۴.

اثر قرآن بر کلام خواجه

از مطالعه غزلش و بیان تذکره‌نگاران معلوم می‌شود که حافظ طبعاً نرم خو و آزاده‌منش بوده اما قرآن را نه فقط حفظ نموده بود، بلکه قرآن در رگ و جانش سرایت کرده بود و هر چه گفت از فیض قرآنی گفت؛ چه غزلهای شراب آلوده و چه قصاید و مثنویات خواب‌آلوده، چنانکه می‌گوید:

ز حافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد

لطایف حکما با کتاب قرآنی^۱

*

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ به قرآنی که اندر سینه داری^۲

*

صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ

هر چه کردم همه از دولت قرآن کردم^۳

جوش بیان

خواجه حافظ از حالت رندی و سرمستی که دارد، واردانش را چنان جوشی عطا کرده که تاریخ هزار ساله غزل فارسی از آن خالیست:

گرچه بدنامیست نزد عاقلان ما نمی‌خواهیم ننگ و نام را^۴

*

نه قاضیم نه مدرّس نه مفتیم نه فقیه

مرا چه کار که منع شراب خواهم کرد

۱- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد: دیوان حافظ شیرازی، ص ۴۲۹.

۲- همان، ص ۳۴۹.

۳- همان، ص ۲۴۹.

۴- همان، ص ۹.



عیش و سرمستی

خواجه بنی آدم را به خوش عیسی تعلیم می دهد:
می دو ساله و محبوب چارده ساله

همین بس ست مرا صحبت صغیر و کبیر^۱

*

بنوش باده که ایام غم نخواهد ماند چنان نماند چنین نیز هم نخواهد ماند^۲

بدیع الاسلوبی

مضامین استادان قدیم را که چندان اهمیتی نداشتند، با جدیت در اسلوب خود از زمین
به فلک رسانید:

هر کس که بدید چشم او گفت کو محتسبی که مست گیرد^۳

واردات عشق

شعر حافظ شعر عشق و سرمستی است. مضامین رندانه و واردات عشق به تفصیلی
صادق که در شعر حافظ ادا شده مثالش ناپید است:

گر ز دست زلف مشکینش خطایی رفت رفت

گر ز هندوی شما بر ما جفایی رفت رفت^۴

*

شبی مجنون به لیلی گفت کای معشوق بی همتا

ترا عاشق شود پیدا ولی مجنون نمی گردد

۱- حافظ شیرازی، شمس الدین محمد: دیوان حافظ شیرازی، ص ۲۰۱.

۲- همان، ص ۲۱۰.

۳- همان، ص ۱۱۶.

۴- همان، ص ۶۷.

فلسفه

فلسفه خواجه چنانکه گفته شد، غیر از فلسفه خیام نیست و این امر تفصیل بسیار دارد. مختصر اینکه انسان عقل محدود دارد و اسرار کاینات را نمی‌تواند دریافت کند:

حدیث از مطرب و می گو و راز دهر کمتر جو

که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معما را^۱

و هر چه از اسرار کاینات معلوم توان کرد از معاهده و ریاضت نه که از علم و عقل، این معاهده و ریاضت را از نام ساقی و رند و باده یاد کرده است:

راز درون پرده ز رندان مست پرس کین حال نیست زاهد عالی مقام را^۲

فلسفه اخلاق

در اخلاق خواجه، تصویری از فلسفه انسانیت وجود دارد، می‌گوید:

مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن

که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست^۳

پرده‌داری علمای ظاهر دار

طبقه علمای و صوفیه ظاهر دار را که عیوب ایشان گرفتن کاری مشکل است، سعدی، اوّل به زبان کمال برایشان انگشت نمایی کرد، ولی حافظ این فرض را چنان ادا کرد که تا به حال مثالی ندارد، می‌گوید:

واعظان کین جلوه در محراب و منبر می‌کنند چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند^۴

۱- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد: دیوان حافظ شیرازی، ص ۵.

۲- همان، ص ۸

۳- همان، ص ۶۲.

۴- همان، ص ۱۵۶.



شوخی و طنز

ترسم که صرفه‌ای نبرد روز باز خواست نان حلال شیخ ز آب حرام ما^۱

خوشنوایی و نغمگی

بر صاحبان ذوق مخفی نیست که در کلام خواجه نوع خاصی از هم‌آهنگی و موسیقی است که در جای دگر نتوان یافت و در این صفت انتخاب کلمات و سلیقه آهنگ در آن دخالت کامل دارد. خواجه این همه را به رعایت تام به کار آورده:

بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت

کنار آب رکناباد و گلگشت مصلی را^۲

عرفان

روح خواجه، بزرگ و توانا بود و ذوقی عرفانی که طرح آن را شیخ عطار انداخته و رومی و سعدی آن را به اوج کمال رسانیده بودند، بر دست حافظ به مرتبه اعجاز رسید. مطالب و تعبیراتی که در محاورات و در ضمن آیات قرآن و احادیث به تفصیل بیان کرده بودند، حافظ در قالب غزل گنجانید و در کلمه‌های شیرین ادا کرد:

من که سر درنیاورم بدو کون گردنم زیر بار منت اوست
گر من آلوده دامنم چه عجب همه عالم گواه عصمت اوست^۳

باده‌گساری

باده و باده‌گساری در کلام حافظ معنی بی‌ریایی و صفای باطن دارد که دیوانش از آن پُر است:

۱- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد: دیوان حافظ شیرازی، ص ۱۱.

۲- همان، ص ۴.

۳- همان، ص ۴۶.

ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم ای بی‌خبر ز لذت شرب مدام ما^۱

بندش و طرز ادا

استادان سخن این حقیقت را به طور خاص بیان می‌دارند که آن روح شعر است، اما خواجه به جایی که رسیده است که هیچ استاد شعر فارسی نرسیده و هر شعری از حافظ خود دلیل این دعوی است:

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد^۲

مآخذ

۱. بهاء‌الدین خرمشاهی: حافظ، فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ دوم ۱۳۷۴ ه.ش.
۲. حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد: دیوان حافظ شیرازی، کانون انتشارات پیام محراب، چاپ چهارم ۱۳۷۴ ه.ش.
۳. حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد: غزلیات حافظ براساس نسخه مورخ ۸۱۳ هجری، ترتیب و تنظیم از پرفسور نذیر احمد، مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، ۱۳۶۷ ه.ش. / ۱۴۰۹ هجری.
۴. رضازاده شفق، دکتر: تاریخ ادبیات ایران، ترجمه اردو از سید مبارزالدین، ندوة المصنّفین، دهلی، ۱۳۷۵ هجری.
۵. شبلی نعمانی، علامه: شعرالعجم، تهران، ۱۳۲۷ ه.ش.، ج ۲.

۱- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد: دیوان حافظ شیرازی، ص ۱۱.

۲- همان، ص ۱۲۰.